

ساختار سیاسی دوپاره

چهل سال پس از انقلاب ساختار سیاسی برآمده از آن چگونه است و چه پیامدهایی دارد؟



حمیدرضا جلالی‌پور

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

اینک که چهل سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، نظام سیاسی ایران چگونه نظامی است؟ چه سنخ تحلیلی ویژگی‌های اصلی این نظام را توضیح می‌دهد؟ این نظام سیاسی چه پیامدهایی برای توسعه (خصوصاً توسعه سیاسی) ایران دارد؟ پاسخ به این سوالات هدف این نوشته است. در این مطالعه من از بالا (یعنی انواع موجود حکومت‌ها در منابع نظری و کتابی) به پایین حرکت نمی‌کنم بلکه اول از حوزه عمومی حرکت می‌کنم تا ببینم برای توضیح نظام سیاسی کنونی ایران چه سنخ‌هایی استفاده می‌شود؟ به نظر می‌رسد چهار سنخ تحلیلی قابل احصا است، پس از توضیح این سنخ‌ها از سنخ پنجمی دفاع می‌کنم.

حکومت اسلامی

اولین سنخ تحلیلی سنخ «حکومت اسلامی» است. اصول‌گرایان تندرو مهم‌ترین ماهیت این نظام سیاسی ایران را «شیعه‌مداری» و مهم‌ترین کارکرد این نظام را اجرای احکام شرعی در داخل و خارج کشور می‌دانند. این اصول‌گرایان اگر در برابر فشار افکار عمومی و الزامات نظام بین‌المللی قرار نداشته باشند، حتی علاقه ندارند برای نام بردن از این نظام سیاسی نام جمهوری اسلامی را بیان کنند و علاقه‌مندند که نام حکومت اسلامی یا دولت اسلامی را به کار ببرند. این گرایش سیاسی و دینی پدیده‌ای پس‌انقلابی نیست بلکه ریشه‌های آن به رواج قرائت‌های گوناگون اسلام سیاسی از نیمه دوم قرن نوزدهم در کشورهای اسلامی (مصر و پاکستان) و به بیش از هفت دهه پیش و به ظهور حرکت سیاسی و دینی فدائیان اسلام در ایران برمی‌گردد. این جریان در کوران انقلاب مردمی ۱۳۵۷ صدای مسلط نبود و قرائت «حکومت اسلامی» جریان قوی نبود و پایگاه مردمی نداشت. به همین دلیل در اولین متن تهیه شده برای قانون اساسی جمهوری اسلامی که مورد تأیید رهبر انقلاب، امام خمینی (ره) قرار گرفت، نام نظام سیاسی ایران به جای حکومت اسلامی «جمهوری اسلامی» انتخاب شد و حتی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نیامده بود. پس از پیروزی انقلاب جریان طرفدار حکومت اسلامی حداقل پیرو پنج رخداد به تدریج قوی شد. یکم در جریان رخداددهای ناشی از چالش‌های تأسیس نظام جمهوری اسلامی (یعنی چالش قدرت سر تعیین نوع نظام سیاسی میان نیروهای اسلامی انقلاب و پیرو خط امام و نیروهای هوادار نهضت آزادی، بنی‌صدر و مجاهدین خلق و سازمان فدائیان خلق و حزب توده و نیروهای ملی و تشکل‌های سیاسی قومی) ۱۳۶۰-۱۳۵۹ و دوم در جریان اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری طولانی و ۴۴۴ روزه دیپلمات‌های

آمریکایی در سیزده آبان‌ماه ۱۳۵۸ و سوم جنگ هشت ساله عراق-ایران ۱۳۵۹-۱۳۶۷ و چهارم رشد و تثبیت نهادهای برآمده از انقلاب مثل سپاه انقلاب اسلامی و سازمان بسیج و پنجم فوت امام خمینی در خرداد ۱۳۶۸. این جریان در دور اول دولت احمدی‌نژاد چنان قدرتی گرفت که برای مدت چهار سال احمدی‌نژاد برای نام بردن از نظام سیاسی ایران از واژه «دولت اسلامی» استفاده می‌کرد و از واژه «جمهوری اسلامی» آگاهانه استفاده نمی‌کرد.

مردم‌سالاری دینی

جامعه انقلابی، متحول، جنبشی و مطالباتی ایران (که در بخش اول همین کتاب توضیح دادیم) به راحتی به اصول‌گرایان تندرو اجازه نمی‌داد که ماهیت جمهوریت و وجه مردمی نظام برآمده از انقلاب به تمامه به «حکومت اسلامی» و حکومت روحانیان و سپاهیان تقلیل پیدا کند. بنابراین مقام رهبری نظام و اصول‌گرایان میانه‌رو در سطح عمومی و تبلیغات علاقه دارند ماهیت نظام سیاسی ایران با سنخ «مردم‌سالاری دینی» نامیده شود. بدین معنا که هم ماهیت دینی حکومت حفظ شود و هم ماهیت کنترل‌شده مردمی نظام. پس از انجام نظرات استصوابی و کنترل‌کننده‌ها پاره‌ای از امور حکومت را مثل انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس و نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، شوراهای شهری و روستایی را می‌توان به انتخاب مردم واگذار کرد. بدین سان نظام سیاسی ایران هم دینی-اسلامی-شیعی است و هم مردم‌سالارانه است. در این نظام انتخاب مردم نمی‌تواند تا آنجا پیش برود که وجه اسلامیت نظام به خطر بیفتد. زیرا نهاد ولایت فقیه، شورای نگهبان و نهادهای بالادستی امنیتی و نظامی که تقریباً خارج از تاثیر دخالت و انتخاب هر چهار ساله مردم است، اجازه نمی‌دهد که حوزه انتخاب مردم به ماهیت اسلامی نظام آسیب بزند و از طرف دیگر وجود نهادهای انتخابی در نظام باعث می‌شود که اعتبار مردمی نظام در پیشگاه افکار عمومی داخل و خارج کشور حفظ شود. در این سنخ‌بندی اصول‌گرایان آگاهانه واژه «دموکراسی» را به کار نمی‌برند و آن را غربی می‌دانند و آگاهانه از واژه «مردم‌سالاری» دینی استفاده می‌کنند.

نظامی نیمه‌مردمی

سنخ تحلیلی «مردم‌سالاری دینی» در سطح کلام و گفت‌وگو ظاهر دو مولفه «مردمی» و «اسلامی» بودن را پوشش می‌دهد ولی مشکل آن در عمل و درون جامعه سیاسی است. یعنی نظامی است که همه نیروهای متکثر جامعه ایران را پوشش نمی‌دهد و نمایندگی نمی‌کند. زیرا نظرات استصوابی باعث می‌شود که همه اقشار جامعه در حکومت نماینده نداشته باشند. در خوانش مردم‌سالاری دینی مورد نظر اصول‌گرایان خصیصه‌های اصلی دموکراسی مثل اصل برابری سیاسی، اصل موثر بودن رای مردم پس

از انتخاب و اصل نظارت (و اعمال شفافیت) بر تمام مسئولینی که قدرت دارند به درستی تحقق پیدا نمی‌کند. در یک نگاه مثبت به نظام سیاسی کنونی ایران می‌توان از سنخ نظام «نیمه‌مردمی» یاد کرد. زیرا اگر در این نظام هم اصول‌گرایان و هم اصلاح‌طلبان بتوانند در انتخابات شرکت کنند و از سد نظرات استصوابی بگذرند، باز این دو نیرو روی هم‌رفته کمتر از پنجاه درصد مردم را نمایندگی می‌کنند. مهم‌ترین هدف کنش‌های سیاسی اصلاح‌طلبان در بیست سال گذشته این بوده است که اولاً جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی تقلیل پیدا نکند و ثانیاً ابعاد و پتانسیل جمهوریت نظام در قانون اساسی تقویت شود تا این نظام شهروندان بیشتری را از جامعه نمایندگی کند. لذا اصلاح‌طلبان خصوصاً شخصیت‌های موثر آن مثل محمد خاتمی از «دموکراسی سازگار با دین» حمایت کرده‌اند. یعنی نظر اصلاح‌طلبان برخلاف اصول‌گرایان این است که اگر تمام الزامات دموکراتیک یک نظام سیاسی را رعایت کنیم، آنگاه انتخاب نهایی مردم و معدل انتخاب آنها امری مخالف خطوط قرمز دینی نیست.

نظامی اقتدارگرا

محدوفین سیاسی و دگراندیشان ابعاد «نیمه‌مردمی» نظام سیاسی ایران را جدی تلقی نمی‌کنند و این نظام را اولاً «اقتدارگرا» می‌دانند زیرا این حکومت فقهی است و الزامات یک حکومت قانونی را دور می‌زند. از نظر آنها این حکومت دنبال اعمال تقسیر خاصی از این دین از طریق ابزارهای حکومتی بر همه سپهرهای زندگی مردم است. و چون اعمال این تقسیر بر تمامیت سپهرهای زندگی مردم با مقاومت مردم روبه‌رو می‌شود، لذا این نظام مجبور است در صورت نیاز از قدرت امنیتی استفاده کند و اقتدارگرا است. در واقع این نظام در برخورد با مخالفینش می‌تواند اصل تفکیک قوا و اصل حکومت قانون و رعایت حقوق شهروندان را نادیده بگیرد و چند قاضی معدود در بیست سال گذشته می‌توانند صدها روزنامه را ببندند و هزاران شهروند منتقد را زندانی کنند و در معرض تهدید قرار دهند. این محدودین برای توضیح نظام سیاسی ایران از سنخ تحلیلی حکومت غیردموکراتیک، اقتدارگرا (و حتی تمامیت‌گرا) استفاده می‌کنند و نیروهای اصلاح‌طلب را که ذیل این نظام به دنبال فعالیت هستند، در اصل نه اصلاح‌طلب که «استمرارطلب» می‌نامند.

نظام دوپاره

اینک سوال این است، صرف نظر از سنخ‌های تحلیلی گرایش‌های سیاسی مختلف، واقعیت موجود و فعلی نظام سیاسی ایران را چه «سنخ تحلیلی» توضیح می‌دهد؟ هر نظام سیاسی در هر جامعه‌ای پدیده‌ای چندلایه، پیچیده و سیال است و سنخ‌ها تلاشی برای احاطه بر این پیچیدگی‌ها هستند. به نظر من چهار سنخ تحلیلی فوق، که بیشتر معرف

و دیپلماسی تقابلی یعنی:

۱) روابط خارجی در درجه اول براساس اهداف ایدئولوژیک (مثل مبارزه با نظام سلطه و ناعادلانه جهانی) نه منافع ملی تنظیم می‌شود و تشخیص منافع ایدئولوژیک و مصادیق آن با مکانیزم‌های اجماعی و در ربط با افکار عمومی انجام نمی‌گیرد و عمدتاً ناآشکار است.

۲) در این دیپلماسی گفت‌وگو و مذاکره با کشورهای غربی خطرناک و فقط در هنگام اضطرار باید انجام گیرد اما نگاه به کشورهای شرقی با تسامح انجام می‌شود.

۳) مجری این دیپلماسی می‌تواند زیر نظر وزارت خارجه و شورای امنیت نباشد.

۴) در این دیپلماسی درگیر شدن کشور با دشمنی قدرتمندتر از ایران و غیرهمسایه در مجموع مخالف منافع ملی نیست.

۵) در این دیپلماسی تقابل با نظام ناعادلانه جهانی بیشتر بعد تبلیغاتی دارد و عمدتاً این عدالت‌طلبی تبلیغی، ابزاری است برای کنترل آزادیخواهی و طرفداران حاکمیت قانون در داخل کشور.

۶) هزینه‌های این دیپلماسی تقابلی عمدتاً با حمایت دولت موازی و از بودجه‌های عمومی تامین می‌شود- یعنی از پول نفت و یا از جیب مردم.

۷) مدافعان «دیپلماسی تقابلی» اخیراً فقط به ارزش‌های عدالت‌گرایانه و سلطه‌ستیزی متوسل نمی‌شوند و عمل‌گرایانه می‌گویند اگر سنگ‌های خود را بیرون بریزند تجهیز نکنیم، مجبوریم داخل کشور با دشمن روبه‌رو شویم.

برای حاملان «دیپلماسی نرمال» حفظ منافع ملی یا توسعه‌یابدار، همه‌جانبه و عدالت‌محور کشور هدف نهایی است اما برای حاملان «دیپلماسی تقابلی» توسعه می‌تواند همه‌جانبه نباشد و نامتوازن باشد. به بیان دیگر آنها بیشتر به توسعه فیزیکی بنیان‌های نظامی کشور بها می‌دهند. برای حاملان «دیپلماسی نرمال» منابع قدرت کشور عبارتند از رضایت مردم از عملکرد حاکمیت، توان دفاعی کشور، توسعه اقتصادی و بعد موقعیت کشور میان دولت‌ها و جلب افکار عمومی سایر کشورها. برای حاملان «دیپلماسی تقابلی» منابع قدرت کشور عبارتند از: قدرت نظامی کشور، بعد نیروهای وابسته به دولت موازی در سایر کشورها و بالاخره جاذبه ایدئولوژی استکبارستیز. برای حاملان دیپلماسی نرمال اموری چون «آتش‌زدن سفارتخانه یک کشور خارجی در تهران و آتش‌زدن پرچم دیگر کشورها در مجلس شورای اسلامی» برای کشور و منافع ملی ایران هزینه‌زا است ولی برای حاملان دیپلماسی تقابلی این نوع آتش‌زدن‌ها علامت قدرت کشور در برابر دشمن است. از منظر دیپلماسی نرمال اگر سپاه تابع سیاست خارجی رسمی کشور باشد، بر نفوذش بر افکار عمومی ایرانیان افزوده می‌شود. ولی با حمایت از دیپلماسی تقابلی این پایگاه افکار عمومی ضعیف می‌شود.

پس از انقلاب اسلامی لایه دولت رسمی نظام سیاسی در مجموع تابع «دیپلماسی نرمال» بوده و لایه دولت موازی متأثر از «دیپلماسی تقابلی» بوده است. در دوره احمدی‌نژاد لایه موازی و دیپلماسی تقابلی بر لایه رسمی و دیپلماسی نرمال مسلط شد و این تسلط یکی از علل صدور شش قطعنامه شورای امنیت و تحریم شدید اقتصادی علیه ایران بود. پس از انتخابات امید آفرین سال ۱۳۹۲ و پیروزی روحانی و سیاست نرمش قهرمانانه رهبری نظام سیاسی، این عوامل زمینه‌ساز توافق بین‌المللی ایران با کشورهای قدرتمند

و سخت‌گیرانه و چندی است ولی این نظارت نهادی بر سایر بخش‌های «جامعه در آغوش خطر ایران» ژله‌ای و «سهل‌انگاران» است (در فصل شانزده کتاب جامعه‌شناسی سیاسی ایران به موضوع «ایران: جامعه در آغوش خطر» پرداخته‌ام). در جامعه ایران با اغلب نظارت‌های نهادی حکومت می‌توان «بازی» کرد و آنها را دور زد. یکی از زمینه‌های فساد در ایران همین «دور زدن» نظارت نهادی در حکومت است. توجه کنید که حتی حاملان «نظارت نهادی چندی» در خارج از قلمروی کارشان می‌توانند به یکی از عوامل گسترش ژله‌ای شدن «نظارت نهادی» دولت رسمی تبدیل شوند. فروپاشی ساختمان مدرن پلاسکو در اثر آتش‌سوزی جلوی چشم همه تهرانیان در سال ۱۳۹۵ نماد خوبی برای نشان دادن نظارت نهادی ژله‌ای در ایران است (در این سانسه بیش ده مامور آتش‌نشانی جان باختند). اگر هر یک از نهادهای پرشماری که با این ساختمان تجاری سروکار داشته‌اند، در نظارت‌شان جدی بودند، این سانحه نمادین رخ نمی‌داد. مثلاً ساختمان متعلق به بنیاد مستضعفان بوده است که به راحتی می‌توانست نظارت نهادی دولت رسمی را به اتکای دولت موازی دور بزنند. بیش از بیست بار شهرداری خطر آتش‌سوزی را به متصدیان ساختمان گوشزد کرده بودند ولی آنها به پشتوانه دولت موازی می‌توانستند این دستورات نظارتی را نادیده بگیرند. اگر یک‌دهم از نفرات ساکن پلاسکو از منتقدان سازمان‌یافته حکومت بودند، بی‌درنگ تمام نظارت‌های نهادی بر آنها قاطعانه و به سرعت اعمال می‌شد.

۳ ویژگی سوم این نظام دوپاره داشتن دو نوع دیپلماسی در ربط با کشورهای دیگر است- دیپلماسی نرمال و دیپلماسی استثنایی. دیپلماسی نرمال یعنی:

۱) روابط خارجی جمهوری اسلامی در درجه اول بر اساس منافع ملی (نه اهداف ایدئولوژیک) تنظیم شود و تشخیص منافع ملی از طریق اجماع نخبگان در سازمان‌ها و شوراهای تخصصی و افکار عمومی امکان‌پذیر شود. مثلاً درگیر شدن نظامی سیاسی کشور با کشورهایی که در همسایه ایران نیست آشکارا خلاف منافع ملی است و این یک امر اجماعی است.

۲) در این دیپلماسی گفت‌وگو و مذاکره با همه کشورهای دنیا ابزار تامین منافع ملی است و وطن‌فروشی نیست. یا تامین منافع ملی با نگاه به شرق بدون تعامل و چانه زنی با کشورهای غیرشرقی ممکن نیست.

۳) مجری اصلی سیاست خارجی و «دیپلماسی نرمال» وزارت خارجه است نه سپاه پاسداران.

۴) نیروهای نظامی شایسته است مجری مصوبات شورای امنیت کشور باشند و روشن است که مصوبات شورای امنیت هم به تأیید مقام رهبری می‌رسد. لذا تبعیت از شورای امنیت منافاتی با تبعیت از مقام رهبری و ولی فقیه ندارد.

۵) در دیپلماسی نرمال حق ایران است که قدرت دفاعی و موشکی خود را قوی کند و برای این کار آزمایش موشکی انجام دهد. ولی در دیپلماسی نرمال در هنگام آزمایش موشکی کسی که روی آن به عبوری علیه کشور دیگر چیزی بنویسد توبیخ می‌شود.

۶) بر اساس دیپلماسی نرمال سیاست خارجی حاکمیت در صداوسیما به‌صورت یکپارچه انعکاس می‌یابد- نه اینکه دولت رسمی یک سخن داشته باشد و صداوسیما دولت موازی را با سخن دیگری پوشش خبری بدهد.

دیدگاه نیروهای مخالف و موافق جمهوری است، هر کدام به وجهی از نظام سیاسی ایران می‌پردازند. در واقع نظام سیاسی، در دولت-ملت کنونی ایران نظامی از لحاظ بوروکراسی و تعداد نفرات حجیم، از لحاظ قلمروی انجام وظائف فراگیر و اغلب حوزه‌های عمومی و خصوصی را در بر می‌گیرد، نیمه شفاف و نیمه‌مردمی، متوسل به دین، و از لحاظ امنیتی و نظامی قوی و از لحاظ کارایی نیمه‌کارا است. با این همه مهم‌ترین خصیصه این نظام «دوپاره» و خود خنثی‌کننده بودن است که قادر به درمان یا تخلیه کم هزینه جامعه جنبشی و مطالباتی ایران نیست. چهار ویژگی این نظام سیاسی دوپاره بدین قرار است:

۱ ویژگی اول این است که هم اکنون این نظام سیاسی از دوپاره و قسمت «دولت رسمی» و «دولت موازی» تشکیل شده است. لایه «دولت رسمی» همان لایه بیرونی نظام سیاسی است که متشکل از سه قوه و سایر ارکان است که قرار است بر اساس قانون اساسی کار کند. علی‌الاصول مهم‌ترین دغدغه این لایه از حکومت حفاظت از منافع دولت-ملت ایران است. ولی به تدریج این «دولت رسمی» مقهور لایه دیگر دولت است. لایه یا پاره دیگر این نظام سیاسی «دولت موازی» و انقلابی است که بیشتر در بخش‌هایی پنهان و غیرپاسخگویی حکمرانی عمل می‌کند. این لایه مشروعیت عمل خود را سعی می‌کند از خوانشی خاص از تشیع و گفتمان جهانی انقلاب اسلامی (مثل استکبارستیزی در نظام ناعادلانه جهانی) تغذیه کند.

دولت موازی با اتکا به امکانات عمومی نظام سیاسی به دنبال اهداف انقلابی، منطقه‌ای و جهانی است. البته دفاع از ارزش‌های جهانی انقلاب اسلامی مثل عدالت‌ورزی و سلطه‌ستیزی، امر نیکویی است ولی دفاع از اهداف جهانی انقلاب و اسلام وقتی میسر است که دولت رسمی (در دولت-ملت ایران) در داخل کشور با ابرچالش‌های اقتصادی، اجتماعی و اقلیمی روبه‌رو نباشد. از این‌رو در شرایط فعلی تقدم حکمرانی باید منافع ملی ایران و تقویت دولت رسمی باشد. به‌عنوان مثال هم‌اکنون بایسته است مجری سیاست خارجی ایران در منطقه لغزنده خاورمیانه وزارت خارجه جمهوری اسلامی باشد و نهاد نظامی مجری مصوبات شورای امنیت و وزارت خارجه باشد نه بالعکس. یا در زمان انتخابات فرآیند عادلانه و سالم انتخابات مهندسی نشود؛ یا مبارزه با جاسوسانی که علیه دولت-ملت ایران فعالیت می‌کند، وظیفه وزارت اطلاعات است نه نهادهای دیگر یا تشکیل موسسات مالی یا ساختن مراکز عظیم تجاری کار سازمان‌های نظامی نیست. یا در شرایطی که دولت رسمی در ایران با بحران ارزی روبه‌رو است، شایسته نیست «موسسات خصولتی» در دولت موازی برای خرید ارز وارد بازار سپاه شوند و آسیب جدی به اعتبار مردمی «دولت رسمی» و «پول ملی» در تابستان ۱۳۹۷ (در رخداد انفجار قیمت دلار از حدود چهار هزار تومان به شانزده هزار تومان) بزنند.

۲ ویژگی دوم «چدنی» و «ژله‌ای» بودن این نظام سیاسی است. نهادهای نظام سیاسی و حکومتی قدرتمندترین و فراگیرترین سرمایه‌نهادی در جامعه ایران هستند. ولی متأسفانه «نظارت نهادی» در ایران به دو بخش «سخت و چدنی» و «سست و ژله‌ای» تقسیم می‌شود. نظارت نهادی نظام سیاسی ایران بر منتقدین فردی و منتقدان سازمانی حکومت، مبتنی بر یک نظام نظارتی جدی

جهان (یا برجام) شدند. به عبارت دیگر توافق برجام نشانه مجدد قدرت گرفتن دیپلماسی نرمال در ایران بود. در پناه این دیپلماسی بود که اقتصاد ایران مقداری شرایط بحرانی را پشت سر گذاشت و خطر قطعنامه‌های شورای امنیت را از سر ایران دور کرد. اما از همان آغاز تصویب برجام، در حالی که انواع کشورها و شرکت‌های اروپایی روانه ایران شدند، دولت موزای اقدامات مبتنی بر حمایت از دیپلماسی استثنایی را انجام داد و حین آزمایش موشکی با زبان عبری خواستار نابودی اسرائیل شد و کنار علل دیگر ایران نتوانست از مزایای اقتصادی برجام به درستی استفاده کند. همین رخداد به خوبی نشان می‌دهد که نظام سیاسی دوطرفه ایران «خوددستی کننده» است.

نقش دوگانه نهاد نظامی

در توضیح نظام سیاسی ایران باید توجه داشت که نقش سپاه دوگانه است. یکی در نقش ابزار دولت موزای است. در صورتی که نیروهای نظامی نباید در سیاست داخلی و خارجی، در اقتصاد و فرهنگ کشور دخالت کند. اگر سپاه این کارها را انجام ندهد نظام سیاسی ایران بر محور دولت رسمی اداره خواهد شد و جامعه سیاسی ایران وارد مرحله «تحکیم» دموکراسی می‌شود و دولت رسمی و موزای به هم نزدیک می‌شوند و کارایی، شفافیت و پاسخگویی بالا می‌رود، و جامعه سیاسی به حکمرانی قانونی نزدیک می‌شود. اما سپاه نقش مثبت هم دارد و یکی از بخش‌های رسمی دولت رسمی است و چند کار کرد اساسی برای ثبات (و دموکراسی) ایران دارد. یکم اینکه سپاه برای امنیت دولت-ملت ایران نقش محوری دارد و تحقق دموکراسی بدون امنیت امکان‌پذیر نیست. دوم اینکه سپاه یکی از نهادهایی است که به خصیصه ایجاد «تنها یک حاکمیت» در ایران کمک کرده است. و از این لحاظ ما به مفهوم استیت *state* (یا دولت) به معنای یک واقعیت مدرن نزدیک شده ایم. زیرا حاکمیت ربط مستقیم با سامان «تحصاری قدرت امنیتی» دارد. اینکه در ایران هر پیش‌نمیزی در حوزه نفوذش نمی‌تواند یک فرمان بدهد، موضوع در خور توجهی است. سوم اینکه سپاه نیروهایی با گرایش بنیادگرای دینی ایران را در ایران کنترل کرده و زیر فرمان حاکمیت آورده است؛ از این نظر ایران از کشور مصر پیشرفته‌تر است. بنیادگرایی دینی رها از نظارت حکومت، امنیت، ثبات سیاسی و بعد دموکراسی را در جامعه به مخاطره می‌اندازد- مثل تجربه مصر، پاکستان و افغانستان. چهارم اینکه سپاه از طریق سازمان بسیج بخشی از اقشار طبقه سه را در روستاها و مناطق شهری سازماندهی کرده است. این سازماندهی اگرچه یک سازماندهی مدنی نیست ولی یک سازماندهی نیمه حکومتی - بوروکراتیک است و به روند ادغام اقشار ضعیف در بافت شهرها کمک می‌کند. توجه داشته باشیم چهار ویژگی مذکور ایفای نقش سپاه در دولت رسمی می‌تواند باشد و حکایت گر مفهوم «دولت قوی» نیز است. یعنی دولتی که «امنیت» و «حداقلی از معیشت» هشتاد میلیون را تامین می‌کند. باز توجه داشته باشیم بدون دولت قوی ساختن دموکراسی پایدار افسانه است. بنابراین در شرایط لغزنده خاورمیانه این خطا است که سپاه را صرفاً در نقطه ضعف‌هایش ارزیابی کنیم و نقاط قوت آن را نادیده بگیریم. با خروج ناخردانه آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷ ائتلاف راست افراطی آمریکا، اسرائیل و عربستان به رهبری ترامپ اتفاقاً نقاط قوت سپاه را مورد حمله قرار گرفته است.

جراحی شکل‌گیری نظام سیاسی دوطرفه

دو عامل بلندمدت و پنج عامل کوتاه‌مدت به تدریج باعث شکل‌گیری این وضعیت «نظام دوطرفه» و خوددستی کننده شده است؛ عامل بلندمدت اول، میراث سیاسی و اداری نظام پیش از انقلاب است. در فصل دوم کتاب جامعه‌شناسی سیاسی ایران توضیح داده‌ام که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ چگونه پیروز شد ولی صرف پیروزی انقلاب نتوانست میراث سیاسی و خصایص حکمرانی گذشته را در مان کند و دوطرفه آن میراث می‌تواند خود را دوباره‌سازی کند. حال ببینیم میراث تاریخی دولت‌های قدیمی و دولت پنجاه ساله پهلوی چه بود؟ مهم‌ترین دغدغه دولت‌های قدیم ایران «تثبیت قدرت حکومت» و برقراری نظم و امنیت بر پایه اراده شاه بود. حتی در دوره مدرن ایران، یعنی پس از انقلاب مشروطه، جلب رضایت مردم به دغدغه اصلی حکومت‌ها تبدیل نشد. در دوران پیشامدرن اراده شاه از طریق نظام «دولت-ایل» برای برقراری امنیت به کار می‌رفت و در دوران پهلوی ساختار سازمانی و اداری حکومت ایران تغییر کرد و مدرن شد ولی اراده شاه از طریق یک دولت مشروط به قانون بر ملت اعمال نشد و حکمرانی شاه از طریق نظام سیاسی «تئوپتریمونیالیستی» یا «شه‌پدیری مدرن» اعمال شد. متأسفانه پس از انقلاب برای نیروهای اصول‌گرا «قدرت حکومت» به وسیله فقیه عادل به مساله اول تبدیل شد و در واقع شکل‌گیری دولت موزای نوعی بازآفرینی همین لزوم ایجاد قدرت در ایران بود و دولت رسمی هم تامین‌کننده تقاضای جمهوری خواهانه نیروهای انقلاب و ضداستبداد رژیم پیشین بود. پس عامل اول عدم توانایی مهار اقتدارگرایی تاریخی ایران بود. عامل بلندمدت دوم این بود که در سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی پیروز شد و نظام جدید جمهوری اسلامی تشکیل شد. اعمال روش‌های قهرآمیز، غیرقانونی و انقلابی قبل از پیروزی انقلاب معمول بود ولی با پیروزی انقلاب همه نیروهای انقلاب دیگر باید تابع قانون می‌بودند و در چارچوب دولت رسمی جمهوری اسلامی عمل می‌کردند. اما بخشی از نیروهای انقلابی و خصوصاً اصول‌گرایان تندرو از ضرورت «انقلاب دائمی» پیروی کرده و می‌کنند. لذا این نیرو حاملان اصلی دولت موزای هستند زیرا در دولت رسمی و قانونی نمی‌توان روش‌های غیرقانونی، یا انقلابی یا آتش به اختیار را به کار گرفت.

کنار دو عامل بلندمدت و مهم فوق پنج عامل کوتاه‌مدت به تدریج باعث قدرت‌گیری دولت موزای (که در بخش‌هایی این دولت پنهان نیز است) شد. علت اول اینکه پس از فوت امام خمینی نظارت استصوابی در انتخابات‌های مهم کشور جدی شد و سازمان‌های دولت موزای برای اعمال نظارت بر انتخابات فریه شدند. عامل دوم اینکه در دور دوم انتخابات مجلس پنجم برای کنترل پیروزی حزب کارگزاران (که حزب مدافع هاشمی‌رفسنجانی قلمداد می‌شد) هسته اصلی قدرت از جریان‌های رادیکال حامی خود تقاضای ورود به مبارزات انتخاباتی را کرد تا نیروهای طرفدار انقلاب دائمی پیروز شوند. عامل سوم خطای هاشمی‌رفسنجانی بود که پس از جنگ راه ورود نظامیان به حوزه اقتصاد باز شد. عامل چهارم پس از پیروزی خیره‌کننده و غیرمنتظره خاتمی در دوم خرداد بود. پس از این پیروزی برای اینکه اصول‌گرایان تندرو به مردم نشان بدهند که چیزی تغییر نکرده، «سازمان ویژه»

کنترل منتقدین، دگراندیشان، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و کنشگران اصلاح‌طلب و مهندسی انتخابات را شکل دادند. اگر چه در بیست سال گذشته مشارکت گسترده مردم در انتخابات این «مهندسی‌ها» را خنثی می‌کرد ولی بر اندازه و تجربه کنترل دولت موزای می‌افزود. عامل پنجم اینکه در دوره احمدی‌نژاد دولت موزای در اغلب سپهرهای اقتصادی، فرهنگی و اطلاعاتی خود را گسترش داد. به‌طوری که با افزایش درآمدهای ارزی (هفتصد میلیارد دلار) در دور اول و در دور دوم دولت احمدی‌نژاد دولت موزای بر دولت رسمی مسلط شد. حتی چنان اعتمادبه‌نفس داشت که در انتخابات ۱۳۹۲ دولت موزای از طریق نظارت استصوابی هاشمی‌رفسنجانی (که شناسنامه انقلاب بود) از شرکت در انتخابات حذف کرد. ولی میان ناباوری دولت موزای، حسن روحانی اعتدال‌گرا در انتخابات ۱۳۹۲ پیروز شد و مقداری از تسلط دولت موزای بر دولت رسمی کاسته شد.

پیامدهای نظام سیاسی دوطرفه

جمهوری اسلامی به‌عنوان نظامی برآمده از انقلاب مردمی ۱۳۵۷ علاقه دارد ایران توسعه و پیشرفت کند ولی خصیصه «دوطرفه‌گی خوددستی کننده» باعث شده است ایران در مسیر توسعه درجا بزند. در واقع کارکرد اصلی «دولت موزای» برای نظام سیاسی ایران انجام اموری بوده است که دولت رسمی در جمهوری اسلامی دوست ندارد مسئولیت مستقیم انجام آن را به‌عهده بگیرد ولی انجام این امور را «اصول‌گرایان تندرو» برای بقای نظام سیاسی ایران مفید تشخیص می‌دهند. در مجموع می‌توان گفت این دوطرفه‌گی نظام سیاسی حداقل چهار پیامد منفی برای توسعه کشور داشته است؛ اول اینکه در برابر انجام اصلاحات جریان اصلاح‌جوی کشور مقاومت کرده است و نگذاشته است مطالبات جامعه از طریق سازوکارهای اصلاحی به شیوه قانونی پاسخ داده شود (در فصل بیست و یکم کتاب جامعه‌شناسی سیاسی به «بیست سال اصلاح‌طلبی ناتمام» پرداخته‌ام). دوم اینکه در دهه گذشته دولت موزای کوشش داشته اغلب نیروهای جامعه مدنی را بدون پاسخگویی «کنترل» کند. به‌طور مثال دولت موزای ابتدا کوشش کرد با تشکل‌های شبه‌حکومتی کارگری پنبه تشکل‌های واقعی کارگری را بزند؛ تمام مساجد و بعد هرگونه اجتماعات مذهبی را به کنترل درآورد؛ حتی حوزه‌های علمیه را از استقلال تاریخی خود خارج کرده و شبه‌حکومتی کند؛ محافل صنفی و فرهنگی را کنترل کند؛ با تاسیس سازمان‌های موزای دانشجویی انجمن‌های اسلامی مستقل دانشجویی را کنترل کند؛ به نحوی قانون مستقل و کلارا از کارایی بیندازد. پیامد سوم اینکه هم‌اکنون نظام جمهوری اسلامی نه فقط با یک جامعه جنبشی و مطالباتی تخلیه نشده بلکه اخیراً با یک «جامعه اعتراضی» روبه‌رو کرده است. پیامد چهارم اینکه این دوطرفه‌گی و خوددستی‌کنندگی حکمرانی در ایران باعث شده است جمهوری اسلامی با بیش از هزار میلیارد درآمد ارزی نتواند به اهداف سند چشم‌انداز توسعه بیست‌ساله، که خود تصویب کرده بود، برسد. (در پایان توجه داشته باشید که در این نوشته بیشتر وجه دوطرفه‌گی نظام سیاسی توضیح داده شد و به ویژگی‌ها و نقاط قوت و ضعف دولت رسمی نپرداختیم. در فصل هشتم کتاب جامعه‌شناسی سیاسی به این موضوع پرداخته شده است).